

# نگاهی دیگر به سیمای مصدق

تقریرات مصدق در زندان  
یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر  
به کوشش ایرج افشار - سازمان کتاب

۱۸۰ صفحه - ۲۷۰ ریال

تهران - خرداد ۱۳۵۹

چهره تاریخی و سیاسی دکتر محمد مصدق تا بنا کتر از آن است که بتوان از زاویه‌ی تازه‌ی برآن نگریست و بعد تازه‌ای برآن افزود. ابستادگی مصدق در مصاف سیاستهای استعماری و عشق او به آزادی و حکومت مردم از ابتدای حیات سیاسی او بی‌وقفه و خستگی ناپذیر بود و تمام واپسین، این حقیقتی است که از کتاب "تقریرات مصدق در زندان" همانقدر آشکار می‌شود که از عملکرد سیاسی - تاریخی این سیاستمدار نامدار. اما پرتو نوظهوری از لابلای سطور این کتاب بر سیمای دکتر مصدق می‌تابد که دو بعد تازه‌ی این مظهر مقاومت ملی را بنحوی سابقه‌ای نمایان می‌سازد: یکی اینکه اعتقاد او به مردن بحدایمان رسیده بود و دیگر اینکه به تبع همین اعتقاد، هرگز به مردم دروغ نگفت. و این هر دو صفات بارز مردی است که در آخرین سالهای دولتمداری خود متهم به ریاکاری و عوام فریبی شده بود، چون گاه چنان بی‌تاب می‌شد که در برابر جمع اشک می‌ریخت و غالباً چنان بیمار بود که از تخت پائین نمی‌آمد.

دوران، دوران فریبها و نیرنگهای سیاسی - به‌بیشرمانه ترین و بی‌رحمانه ترین صورتها - بود؛ دورانی که در یادداشتهای روزانه یکی از صادقترین و راستترین یاران مصدق - محمود نریمان - چنین توصیف می‌شود: "در همه امور نشان فریب و دروغ و خیانت می‌بینم." (در تقریرات

خود، مددق داستان دوتن از اعضای بسیار تندرو و انقلابی انجمنی مخفی از مشروطه خواهان بنام "کمیسیون حرب" را تعریف می‌کند که نسبت به شاه فحاشی زیاد می‌کردند" ولی چند روز بعد هر دو را در دربار محمد علی‌شاه می‌بیند که با ارشاد دوله نجوا می‌کنند و معلوم می‌شود که هر دو از دست نشانندگان و جاسوسان شاه قاچار بوده‌اند! (ص ۱۶-۱۲ تقریرات)

در این عرصه سربه سرنیرنگ و نامردمی و خیانتکاری، در این روزگار و انفسای خدعه و تزویر، و در این کشاکش افسردگی و سرخوردگی جانگاہ نسلی که به آرمانهایش خیانت شده است، مددق به نیروی لایزال ملت خویش ایمان آورد و پس از شکست نهضت ملی ایران چنین نوشت: "بقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور این مبارزه ملی را آنقدر دنبال می‌کنند تا به نتیجه برسد. اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشته برگردن ما بگذارند و ما را به هر سو که می‌خواهند بکشند، مرگ بر چنین زندگی ترجیح دارد و مسلم است که ملت ایران - با آن سوابق درخشان تاریخی و خدماتی که به فرهنگ و تمدن جهان کرده است - هرگز زیر بار این ننگ نمی‌رود." و آنگاه که در زندان زرهی از او خواسته می‌شود که واقعه‌های مکتوم حیات سیاسی خود را بازگو کند، پاسخ می‌دهد: "... مردم خودشان باید بدانند و میدانند." (با دداشت جلیل بزرگمهر در مقدمه "تقریرات").

یکی از فطلهای کتاب که اعتقاد راستین مددق را به مسردم ایران و حقانیت بی‌چون و جرای آنان را برای بهره‌مند شدن از آزادیهای سیاسی و اجتماعی به بهترین وجه نشان می‌دهد، فصل ۲۱ است که درباره کودتای ۲۸ مرداد تقریر شده است. پس از آنکه در پاسخ این اتهام (که در او خرد دوره زمامداری خود به "توده‌های ناخوبی میدان داده است) می‌گوید اعضای حزب توده مگر "چه کاری می‌کردند، آنها نعره می‌کشیدند یا روزنامه می‌فروختند"، چنین ادامه می‌دهد:

"بله، عده‌ای از اینها نعره می‌کشیدند، مگر کار دیگری هم می‌کردند؟ خوب، نعره بکشند. اما ما باید فکر کرد علت وجودی با سبب آمدن و بقا دولت من چه بود؟ مگر غیر از این بود که مرا ملت پشتیبانی می‌کرد. دولت مگر غیر از ملت پشتیبانی دیگری داشت؟ نه، نداشت. خارجیها که موافق نبودند. عده‌ای که نوکر خارجیها بودند و دستشان

از کارها بگلی داشت کوتاه می‌شد، موافق نبودند. سنا مگر با میل به دولت رای می‌داد؟ از ترس ملت بود که هر وقت به مجلس شورا و سنا می‌رفتیم، رای اعتماد می‌گرفتیم.

"پس وقتی که ملت دولتی را سرکار می‌آورد و دولت مبعوث ملت است نمی‌تواند صدای ملت را خفه کند و نگذارد مردم حرف خودشان را بزنند. خفه کردن صدای مردم کار سیاست استعماری است. روش آنها است که نفس کمی در نیاید تا هرکاری دلشان می‌خواهد بکنند. همان طوری که در دوره بیست ساله کردند و حالا هم می‌کنند تا قرارداد نفست بپندند و کنسرسیوم بیاورند و از این قبیل کارها.

"وقتی اجازه داده شد که مردم حرفشان را بزنند و انتقاد کنند آن وقت دولت هرکاری دلش خواست نمی‌تواند بکند. باید به هدف ملت و آرزوهای ملت توجه کند. موجودیت دولت من روی افکار ملت بود. پس نمی‌شد جلوی اظهار نظرهای مردم را گرفت و خفه‌شان کرد." (ص ۱۲۲ - ۱۲۳)

در همین فصل، مصدق با همان زبان صریح ساده و منطق مردم فهم، نحوه عملکرد مکانیسم فشار و خفقان سیاسی را در میان توده‌های محروم چنین بیان می‌کند: "آقا، این مردم جقدر ما را تقویت می‌کردند همه چیز را تمکین می‌کردند. صبر داشتند. چون می‌دیدند دولتی دارند که مال خودشان است و برای آنها کار می‌کند. نفع خصوصی نداشتیم. آقا جیبمان را نمی‌خواستیم پر کنیم. مردم کمک (می‌کردند) و با میل و اخلاص بهمه‌گونه ناگامیها کرد. می‌نهادند. آقا، مردم با این ظلم و فشار و خفه کردن که نسبت به آنها روا می‌دارند راهی ندارند بغیر از اینکه بطرف کمونیسم بروند. دیگر بخار که نفس کش نداشته باشد با همه استحکامش می‌ترکد. افراد هم در جامعه باید تنفس بکنند. هر عملی که جلوی تنفس اجتماعی را بگیرد موجب انفجار اجتماع خواهد شد." (ص ۱۲۲ - ۱۲۵). این فصل با این کلام به پایان می‌رسد: "بالاتر از رضی کردن مردم هیچ چیزی نمی‌شود."

فصل ۲۳ "حسب حال در زندان زرهی" لبریز است از هسان اشکهای دل سوخته‌ای که این رادمرد را بارها در مظان تهمت عوام‌فریبی قرار داده است. سیاستمدار درهم‌شکسته محبوس، درست مانند همه کسانی که بر حال و روز ملک و ملت دل می‌سوزانند، بعد از کودتا و وضع

کشور را چنین توصیف می‌کند: " آقا، خدامی‌داند که شوق الدوله هم با همه بی‌پروائی مثل اینها نکرد. یک سال طول کشید تا قرارداد ۱۹۱۹، بسته شد. خیر این قرارداد وقتی به من رسید که با احمد در کوهستان سویس بودم... خدامی‌داند تا صبح گریه کردم.

" اینها چهار اسبه می‌روند. در روزنامه خواندم که چهل و پنج میلیون دلار که آمریکائی‌ها به زاهدی داده‌اند تا فروردین بیشتر نیست. نمی‌دانم به کدام شماره حساب در کیهان نوشته بود. واقعا آقا این دولت نیست. غارتگر هم از اینها بهتر است. آقا چه زحمتهائی کشیدیم. چه شب و روزهای با تشویش کار کردیم.

" در روزنامه خواندم که نه مساده را می‌خواهند در مجلس تغییر بدهند و می‌خواهند تغییر آن را در اولین جلسات مجلس پیشنهاد کنند. هرکاری که انگلیسیها می‌خواهند بکنند. آقا این مملکت نشد. این ملت نشد. خدامی‌داند هیچ جای دنیا اینطور نمی‌توانند بکنند (در حال اشک ریختن)... این مملکت از دست می‌رود. این معشوقه ما ست. چطور می‌شود دید که با چنین جسارتی مقدمات از بین رفتنش را فراهم کنند. این که نشد (اشک شدت کرد. با دست پاک کرد)... آرزو داشتم که ماهم مستقل باشیم. داشتیم مستقل می‌شدیم. این هم شد کار که همه چیز مملکت را بدهند.

" مردم مثل اینکه خون ندارند. اما چه کنند؟ امروز با این تا نکها که خانه مرا با آنها خراب کردند، مردم را جلو مملکت می‌گذارند و به هم می‌دوزند. این دولت چقدر با جارت همه چیز مملکت را می‌فروشد. چهل و پنج میلیون دلار می‌شود چهار صد و پنجاه میلیون تومان. ببینید مجله آمریکائی (تایم) می‌نویسد تا فروردین بیشتر نمانده، چه کردند؟ برای مردم چه کاری صورت دادند؟ خدایا شاه چرا این جور شد؟ عاقبت کار این مملکت چه خواهد شد؟ آقا اینها مرا چنان متاثر می‌کند که دیشب عالم خیلی خیلی بد شد. " (ص ۱۴۱-۱۴۲).

صداقت و راستگوشی و نفرت از دروغ و تهمت به عددیگر سیمای مدق است. برخلاف بیشتر سیاستمداران، مدق هیچ چیز را مکتوم نمی‌دارد، ولو اینکه اسباب تهمت و افترا شود و برضدا و بکار رود. در وصف حال خود در دوران مشروطیت نه از آن می‌ترسد که رفت و آمد خود را به دربار محمدعلیشاه علنی کند و نه از آنکه فاش بگوید که از منشی آرش

سفارت انگلیس پناه خواسته است .

هرکس جای مصدق جوان جویای نام بود در پذیرفتن پیشنهاد  
حشیرالدوله برای تصدی پست وزیر امور خارجه تردید نمی کرد ، ولی جواب  
مادفانه مصدق این است : " قبول پست دیگری غیر از پست وزارت مالیه  
اذعان واقرار به بیگفایتی خودم است . من وزارت را برای حقوق آن و  
بودن در کار قبول نکرده ام . چون نمی توانم خدمتی در آن وزارتخانه  
بکنم و کارهای اصلاحی خود را به مجلس بیاورم و تمام بکنم از قبول هر  
پستی معذرت می طلبم . " ( ص ۷۲ ) .

تدبیر و سیاستمداری او نیز منظر به همین حقیقت خواهی  
و راستگویی و جوانمردی است ، نه مکر و تزویر و توطئه چینی نامردانه .  
همین است که در مقام اولین والی آذربایجان پس از انقای کا پیتولا -  
سیون ، قرض و محکم در برابر قنصل شوروی در تبریز می ایستد و بسا  
تمهیداتی ، که زببند ، یک دولت مرد وطن دوست و پاک طینت است ،  
اجازه نمی دهد که کوچکترین عملی بر طبق موازین کا پیتولاسیون انجام  
گیرد . ( ص ۷۹ - ۸۲ ) .

در " تقریرات مصدق در زندان " از این نکته های سرشار از  
حقیقت و راستی و صداقت فراوانتر از آن است که در این بررسی بگنجید .  
کتابی است که همه کسانی که نگران سرنوشت این مرز و بوم هستند باید  
نه یک بار که چندین بار بخوانند و بخاطر سپارند و بازگو کنند .

س . پروا

مرگ دروی حاکم و آفات دروی پادشاه  
ظلم دروی قهرمان و فتنه دروی پیشکار  
امن دروی مستحیل و عدل دروی ناپدید  
کام دروی ناروا ، صحت درو ناپایدار

عبدالرزاق اصفهانی